

کانون وکلا

سال دهم

فروردین و اردیبهشت ماه ۱۳۳۷

شماره ۵۸

مجموعه سرشار

Mahmood Sarshar

قسمت بیست و یکم

طریقه کشف جعل در عصر حاضر پیدایش خط و عوامل آن

چه عواملی اسلوب خط را تشکیل میدهد
جعل چیست و برای کشف آن چه باید کرد

در شماره ۵۷ راجع به فشار و تضاریس و شیار قلم و نحوه ترسیم باقتضای تازگی و کهنه گی آلات ترسیمیه و طرز نگاهداری آن به نحو تفصیل بیان گردید اینک به بحث و کشف خط فارسی از نظر جعل و سهولت این خط نسبت بسایر خطوط و کشف لکه هائی که جاعلین برای امحاء کلمات در سند ایجاد مینمایند و همچنین تعیین قدمت و حدوث تاریخ سند و امضاء می پردازیم تا برخورداران گرامی ثابت و آشکار گردد که مجاهدات و کوششهای بشر در کشف و پیدایش این حقایق بستگی با علاقه به ابناء بشر و میهن داشته تا نگذارند میدان فعالیت برای عده ای افراد فاسد و تبه کار بازگردیده و بکلیه شئون حیاتی و اجتماعی آنان لطمه ای وارد شود.

ملل زنده سعی و کوشا هستند که در کلیه اموری که با وضعیت اجتماعی آنان مناس دارد گامهای بلندی برداشته و نگذارند دستخوش پیش آمدهای ناگواری شده و چنگال حوادث گلوی آنانرا بفشارد.

جامعه متمدن جامعه ایست که حوادث را پیش بینی کند و در مبارزه با اتفاقات هر آن خود را آماده تر سازد .

انسان متمدن نباید مقهور حوادث شود زیرا حیوانات و قبایل وحشی هستند که بیشتر دستخوش امواج حوادثند و زیادتر در معرض آفات و بلیات قرار میگیرند .

وضع فعلی هر کشوری را باید معلول وضع گذشته و علت وضع آینده آن بدانیم .

ملتی حق زندگی دارد که شرایط زندگی را حاصل کرده باشد و مهمترین شرایط بقاء متناسب بودن با محیط است .

زندگی فقط توجه بگذشته نیست بلکه حرکت بسوی آینده است تا از حالت رکود و وقفه بیرون آمده و از رهروان قافله تمدن دور و عقب نماند .

چکش حوادث همیشه ضربات خود را بر سر ما فرود می آورد ولی افسوس که در خواب غفلت بسر میبریم .

تا مغز و روح خود را تغییر ندهیم محال است از آفات و بلیات حوادث مصون بوده باشیم .

شخص میهن دوست کسی است که خود را متناسب با عصر و زمان نماید . ما باید بسرزمین زاد و بوم پدران خود علاقمند باشیم و در راه اعتلاء و عظمت میهن از هیچ چیز مضایقه و دریغ ننماییم .

بقول خیام :

با عشق تو در خاک فرو خواهم شد و زمهر تو سر ز خاک بر خواهم داشت نهضتی باید پدیدار شود تا امور وفق اصول انجام گردد .

علاقه به میهن يك توانائی تازه ای به انسان میدهد .

مغز توانا و روح بلند ما موجب عظمت میهن ما خواهد بود .

ما باید از ثمرات زندگی دنیای متمدن با نصیب و بهره مند شویم

ولی افسوس که بالقوه توانائی داریم نه بالفعل .

اعمال خود را در ترازوی خرد و انصاف بسنجیم تا بر ما معلوم گردد که در تمام عمر از این جنبشها چه چیزی عاید کشور ما گردیده است .

ما باید طوری برویم و طوری گام برداریم تا با دنیای امروز همدوش و همراه شویم .

طریقه کشف جبل در عصر حاضر

آنانکه از يك دنیای برتر و يك زندگی بهتر هیچگونه تصویری ندارند ناچار خودشان را با زندگانی حاضر که متضمن هرگونه مزارت و تلخی و سختی است خرسند و قانع کرده و در مقام کوشش و تلاش برای جستجوی وضع بهتری بر نخواهند آمد.

وقوف بر این نواقص است که روح جوینده و نا راضی انسان را تحریک میکند و باصلاح نفس و طلب کمال رهبری مینماید.

سرنوشت ملل بستگی با امور کیفی دارد نه کمی.
ما باید به کیفیت قائل باشیم نه کمیت. امور کیفی امروز در دنیا حکومت میکند نه امور کمی.

باید در این حالت عقب ماندگی که از سر منزل مقصود ما را دور نموده است راهی را که لازمه پیمودن است بشناسیم تا در حیات موفق و کامیاب گردیم.

اتکاء به تاریخ درخشان و کهن و پرافتخار برای ما کافی نیست ما باید سهم خود را نسبت به میهن ادا نمائیم تا عظمت دیرینه آن مجدداً نصیب ما گردد.

خاک همان خاک است و آفتاب همان آفتاب ولی قوم ما تغییر کرده است و در اثر همین تغییر سرفرازیها و پیروزیها را از دست داده ایم.
وظیفه هر فردی از ما این است که نگذاریم چراغ حیات ملت ما بمیرد و باید از هر تکاپویی که برای تجدید حیات لازم است دریغ و مضایقه ننمائیم.

چنانچه حافظ میگوید:

دست از طلب ندارم تا کام من بر آید

یا جان رسد به جانان یا جان زتن بر آید

در فرد زنده باید آثار حیاتی وجود داشته باشد و تا آثار حیاتی در ما باقی است قابل تکریم و احترام هستیم و اگر آثار حیاتی از ما بروز ننماید ما را در عداد مردگان قلمداد کرده و جواز دفن برای ما صادر خواهند نمود.

بقاء هر اجتماعی بستگی با نیروی روحی و جسمی افراد دارد و اگر نیروهای زنده اجتماع قوی باشد در مقابل مشکلات و تجاوزات دشمنهای

طریقه کشف جعل در عصر حاضر

خارجی عکس العمل‌های مناسب ابراز نموده و درجه حیات خود را بر آنان آشکار خواهد نمود.

بقول حافظ

از آن بددیر مغانم عزیز میدارند که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست

زین آتش نهفته که در سینه من است خورشیدشعله ایست که در آسمان گرفت

حال به بحث قسمت فنی و قضائی جعل می پردازیم :

دشواری ارتکاب جعل در خط فارسی

جعل حروف لاتین که رسم الخط قسمت اعظم از کشورهای کره ارض را تشکیل می‌دهد نسبت به خط فارسی کار سهل و آسانی بوده و آنچه برای جا علین دشوار و مشکل می‌باشد ترسیم آغاز حروف است زیرا در موقع ترسیم حالت ارتباب و تردید و تشنج برای آنان پیدا شده. و نمیتوانند کاملاً آغاز را برطبق نمونه خطی که می‌سازند ترسیم نمایند و همین تفاوت و اختلاف پرده از روی اعمالشان برداشته و آنها را تسلیم دستگاه عدالت نموده و تحت تعقیب و مجازات قرار میگیرند.

حروف لاتین برعکس حروف فارسی هم در حالت انفرادی و هم در حالت ترکیبی تمام شکل آن ترسیم میگردد و قسمتهای آغاز حروف مستحیل در سایر قسمتها شده و حقیقت امروزاً بر کارشناسان مکتوم خواهد نمود ولی خط فارسی در حالت ترکیبی نمایش تمام شکل حروف را نداشته و ترسیم جزئی از حرف معرف تمام آن خواهد بود لذا چون ترسیم آغاز حرف فاقد دنباله میباشد عدم هم‌آهنگی خود را کاملاً با خط مسلم‌الصدر نمایش داده و همین امر موجب کشف اعمال جا علین میگردد.

سهل بودن آموزش خط فارسی نسبت به خط لاتینی

خط فارسی از حیث آموزش بر سایر خطوط برتری داشته زیرا این خط از هفده شکل که بشرح زیرین است ترکیب میگردد :

ا ب ج د ر س ص ط ع ف ک ل م ن و ه ی

از این هفده شکل تمام کلمات و واژه های زبان فارسی ترکیب میگردد.

در صورتیکه خطوط لاتین از ۱۰۴ حرف تشکیل شده که بیست و شش حرف آن کوچک کتابی و بیست و شش حرف بزرگ کتابی و بیست و شش حرف کوچک تحریری و بیست و شش حرف به بزرگ تحریری اختصاص دارد که ذیلاً اشکال مزبوره درج میگردد :

حروف کوچک کتابی

a b c d e f g h i j k l m n o p q r s t u v w y z

طریقه کشف جعل در عصر حاضر

حروف بزرگ کتابی

A B C D E F G H I J K L M N O P Q R S T U V W X Y
Z

حروف کوچک تحریری

a b c d e f g h i j k l m n o p q r s t u v w x y z

حروف بزرگ تحریری

A B C D E F G H I J K L M N O P Q R
S T U V W X Y Z

تغییر خط فارسی بصورت لاتین موجب ایجاد تشتت در تلفظ کلمات شده و زمینه را برای ارتکاب جعل هموار مینماید

در کشور ما هر شهرستانی لهجه خاصی برای اداء و تلفظ کلمات فارسی دارد مانند لهجه قمی - کاشانی - یزدی - سمنانی - اصفهانی - نائینی - کرمانی - مازندرانی - گیلانی - شیرازی - خراسانی - کردی - لری و غیره و اغلب کلمات فارسی که بشکل واحد نوشته میشود بصورت‌های مختلف خوانده خواهد شد و اگر خط فارسی را تبدیل به خط لاتین نمائیم و حرکات را جزء حرف قرار دهیم هر کلمه ای تلفظ های مختلف پیدا میکند و هر کس هر واژه ایرا بطریقی که خود تلفظ میکند مینویسد و نتیجه ای این میشود که تلفظ صحیح لغات واژه ها معلوم نگردیده و ناچاریم یکی از لهجه های فارسی را ملاک و ماخذ قرار دهیم و تلفظ آنها را که در یکی از شهرستانها معمول و متداول است ثبت نمائیم تا سمرشق سایرین قرار گیرد و این امر دشوار گردیده زیرا علاوه بر واژه های معمولی و متداولی برای واژه های علمی و فنی و ادبی نمیتوان تلفظ خاصی قائل شد تا مطلوب و مورد پسند همه شهرستانها قرار گیرد.

پس رسم الخط فارسی بهترین طریقه برای عدم ظهور و نمایش این معایب بوده و چون حرکات خارج از الفباء است حروف باهم تلفیق گشته و حرکات هم بستگی با طرز تقریر دارد نه تحریر و در تحریرات هیچگونه تغییراتی عارض نخواهد شد.

علاوه بر مزایای مذکوره در فوق کشور ما از نظر تاریخ - ادبیات و سایر علوم از قبیل حکمت - فلسفه - نجوم - طب - فقه - اصول و منطق را نمیتوان با کشورهای که پیش قدم تغییر خط شده اند مقایسه نمود و اگر خط را تغییر دهیم تمام این علوم از بین رفته و نوشتن تمام این کتب بخط لاتین که از مفاخر و نمونه بارز فرهنگ این کشور است کار دشوار و محال خواهد بود و امروزه کشورهای که تغییر خط داده اند از نظر تغییر خط مواجه با مشکلاتی گردیده اند.

تغییر خط فارسی بصورت لاتین زمینه را برای ارتکاب هر نوع جعلی کاملاً صاف و هموار نموده در صورتیکه رسم الخط ما کمتر در معرض تقلید و جعل از نظر خصوصیات تحریری خواهد گرفت.

لکه‌های مرکب

جاعلین برای اینکه سندیرا از بین ببرند و از اعتبار قانونی بیندازند اغلب در موقع خواندن پرونده‌ها و اصابت با قسمتی از نوشتجات که حاوی اقرار آنان است و یا برخورد به قسمتهائی که بضرر آنان منتهی میگردد در مقام امحاء و سیاه کردن آن برمی‌آیند تا از این طریق تأثیر و قوه اثباتیه آنها را از بین برده و به مقاصد سوء خود نائل گردند و این امر بوسیله ریختن مرکب روی قسمتهای مورد نیاز و ایجاد نمودن لکه‌ها صورت خواهد گرفت.

کشف این قبیل جعلها از نظر اختلاف نوع مرکب کار سهل و آسان است زیرا نوع مرکب نوشته بانوع مرکب لکه تفاوت داشته و معلوم میگردد که هر کدام از این اعمال بوسیله فرد مخصوص در زمان و وقت معینی انجام گرفته و مستند به فعل یک فرد در زمان واحد نمیشد و بوسیله کارشناسان فنی اختلاف این دونوع مرکب کشف گردیده و باصالت و عدم اصالت این قبیل نوشتجات و قوف حاصل خواهند نمود.

در اغلب دفاتر و پرونده‌های ثبتی این لکه‌ها زیاد دیده میشود و هیچ پرونده‌ای مفتضح تر از پرونده‌های ثبتی نیست زیرا مجموعه‌ای از اوراق پاره - کهنه - مندرس - مجاله و دارای انواع و اقسام لکه‌ها پرونده ثبتی نامیده شده و کاملاً فاقد فهرست میباشد و بسهولت میتوان اوراق آنها اضافه و کسر و تعویض نمود و وزراء دادگستری هم تاکنون باین قبیل امور توجهی نداشته و حتی بعضی از آنها هم در مقام الغاء اعتبار و اثرات اسناد ثبت شده برآمده‌اند.

وزراء دادگستری هفته یک روز به اداره ثبت رفته و در اطاق مدیر کل تحت نظر میباشند و هیچکس هم حق تماس با آنان ندارد که این معایب را تذکر دهد و هرچه خودشان خواستند به آنها پیشنهاد کرده و به انجام آن موفق میگردد و وزراء هم تاکنون از آن چهار دیواری اطاق مدیر کل قدم را فراتر ننهاده و در مقام تفتیش این قبیل امور برنیامده‌اند و حال آنکه همیشه دم از اصلاحات میزنند ولی روز بروز فساد زیادتر گردیده و بریاس و دلسردهی مردم می‌افزاید.

اغلب اشخاصی که این لکه‌ها را در پرونده‌ها و دفاتر ثبت ایجاد مینمایند برای اینکه از عمل خود و عمالشان استفاده نمایند بدو متعذر به مفقود شدن اسناد مالکیت شده و پس از انجام تشریفات قانونی برای بدست آوردن سند جدید سندیرا بدست می‌آورند که کاملاً با سند اولی ایشان فرق و اختلاف دارد زیرا تعبیر و تفسیر این لکه‌ها موکول بعمل نویسنده سند و متصدیان ثبت بوده که هر طوری که مصلحت آنان و صاحب سند است قسمتهای ملکوکرا را قرائت و در سند منعکس نموده تا به مقاصد سوء و پست خود نائل گردند.

دعاوی زیادی از این قبیل جعلها در شعبات بازپرسیهای کشور موجود است و ابدآ توجهی به کشف و تعقیب آن سبذول نمیگردد فقط پرونده‌های اعمال منافیات عفت که سر و صدا و جنبه رومان را در بر خواهد داشت تعقیب گردیده و در جرایم منعکس میگردد که هم مردم را مشغول نموده و هم از نشر این قبیل خبرها کالائی برای ارباب جرایم جهت

طریقه کشف جعل در عصر حاضر

فروش نشراتشان بوده باشد و کشور هم از نظر ارتکاب جعل بصورت گوناگون در معرض خطر بوده و به کلیه اعتبارات و وثون مالی و اقتصادی و تجاری آن لطمه وارد میشود. در هر حال تشخیص این قبیل لکه‌ها با کارشناسان فنی میباشد که معلوم نمایند آیا لکه‌های مزبوره اتفاقی یا تصادفی یا ارادی است و کدام نوع از مرکبهای سند با هم مخلوط شده و نوع هر کدام چه میباشد تا بوسیله متخصصین و معرفهای شیمیائی بتوان این قبیل امور را در لابوراتوارها معین و کشف نمود.

بدبختانه دستگاه عریض دادگستری ما که کاخ آن از بهترین کاخهای جهان میباشد مجهز بوسایل امروزی نبوده و فاقد لابوراتوار میباشد و زمینه را برای ارتکاب انواع جعلها مهیا و آماده نموده است.

تاریخ امضاء

تاریخ عامل مهمی برای کشف جعل میباشد زیرا ممکن است امضاء قبل از تنظیم متن و تاریخ ترسیم بوده باشد و مانند سفید مهری که یک نفر بدست آورده متن آنرا با ذکر تاریخ بنویسد عمل مزبور جعل محسوب و قانون مجازات عمومی در قسمت اخیر ماده ۲۴۰ چنین مقرر داشته است

هر کس از سفید مهری که با او سپرده نشده پس از بدست آوردن سوء استفاده کرده از روی تقلب انتقال یا برات یا چیز دیگری که موجب خسارت صاحب امضاء یا مهر شود روی آن بنویسد در حکم جاعل بوده و مجازات جاعل درباره اش اعمال میگردد.

گاهی هم اتفاق می افتد که امضاء مؤخر آنهم با فاصله زیادی از تاریخ متن بوده باشد و تشخیص این دو نوع کار آسانی بوده و میتوان قدمت و حدوث امضاء را با متن نوشته و تاریخ آن معین و روشن نمود که امضاء در چه تاریخی ترسیم شده و آیا با تاریخ سند تطبیق مینماید یا خیر و کشف این قبیل امور هم باید بوسیله کارشناسان فنی انجام گیرد.

هر آثار مرکبی که روی کاغذ ترسیم میگردد از نظر قدمت و حدوث در معرض زنگ زدگی یا اکسیداسیون واقع میگردد و این عمل بستگی با گذشتن زمان دارد و هر قدر بر آثار ترسیمیه زمان بگذرد بیشتر در معرض زنگ زدگی واقع و کمی و زیادی آن دلیل بر تازگی و کهنه گی تحریر خواهد بود.

مرکبهای جدید از نظر فقدان آسید کمتر در معرض زنگ زدگی تا مرکبهای قدیم میباشد و هر امضاء و نوشته ای که بیشتر زنگ زدگی داشته باشد دلیل بر این است که با مرکبهای قدیم نوشته شده است و این عمل را با معرفهای شیمیائی در لابوراتوارها معین کرده و از این طریق به اصالت و عدم اصالت اسناد و نوشتجات و قوف حاصل خواهند نمود.

کشف تاریخ هر نوشته و یا اصالت و عدم اصالت آنرا میتوان نیز از معاینه کاغذ پیدا نمود و اگر کاغذ را در مقابل روشنائی قرار دهند تاریخ آن در وسط با همان الیاف کاغذ منقوش است و جاعلین بهیچوجه متوجه این نکته نبوده و همین امر باعث کشف عملیاتشان خواهد شد.

طریقه کشف جعل در عصر حاضر

برای کشف قدمت و حدوث مرکب باید با آزمایش آسید توسل جست هر گاه آسید کلوریدریک یا آسید اوگزالیک را روی یک کلمه از نوشته مورد آزمایش بریزند اگر مرکب تحریر آن قدیمی باشد فوراً رنگ در آسید حل گردیده و زایل خواهد شد برعکس مرکب تحریرات جدید دیرتر در آسید حل گردیده و ذرات آن در کاغذ دیرتر از ذرات آثار ترسیمیه مرکب کهنه از بین خواهد رفت.

با عمل کپی نیز میتوان قدمت و حدوث تنظیم نوشته را نیز معلوم نمود اگر کپی کم رنگ باشد دلیل بر قدمت نوشته و سند خواهد بود و اگر پس از کپی آثارش پررنگ درآید دلیل این است که آن نوشته و سند جدیداً تنظیم گردیده است.

آثار خطوط دست و انگشت در نوشتجات

در نوشتجات فارسی که مورد دعوی جعل است بیش از نوشتجات خطوط زبانهای دیگر حاوی آثار و علائم خطوط دست میباشد زیرا نوشتجات خارجی را اغلب روی میز نوشته و فقط آثار انگشت و دست در روی صفحات آن ظاهر و هویداست و حال آنکه در نوشتجات فارسی آثار دست هم در روی کاغذ و هم در پشت آن مشهود میگردد زیرا بعضی عادت دارند که کاغذ را با دست چپ گرفته و با دست راست تحریرات خود را انجام دهند.

چون اغلب تحریرات فارسی روی دست انجام نمیگردد اغلب نویسندگان کاغذ را با دست چپ گرفته و با دست راست مینویسند لذا آثار خطوط کف دست در پشت کاغذ و آثار انگشت خنصر و قسمت چپ دست راست روی آن منقش میگردد و بوسیله انگشت نگاری و دوربین های مخصوص این علائم و آثار را ظاهر نموده و با علائم و آثار دست افرادی که مظنون به ساختن نوشته هستند تطبیق کرده و جاعل را تشخیص میدهند.

عوامل مکنه استعمال اوراق مجعوله

جرم استعمال اوراق مجعوله متضمن سه عنصر اصلی و تشکیل دهنده بزه میباشد.

۱ - استعمال اوراق مجعوله

۲ - مجعول بودن اوراق

۳ - عالم و آشنا بودن به جعل

استعمال و استفاده از اوراق مجعوله

در قانون مجازات عمومی با طرز و طریقه محدودی طرائق را که جاعلین در مقام ارتکاب جعل برمی آیند معین نموده ولی نسبت بمورد جعل به اجمال برگذار نموده و این قسمت را به مستنبطات داد رسان موکول کرده است

اگر کسی برات مجعول را به قبولی شخص محال علیه برساند و یا سفته مجعول را نزول نماید عملش استعمال و استفاده از اوراق مجعوله خواهد بود.

اگر صندوق یکی از شعبات بانک اسکناسهای مجعول را بصندوق مرکزی بفرستد عمل متصدی مزبور استفاده و استعمال اوراق مجعوله خواهد بود.

طریقه کشف جعل در عصر حاضر

اگر کسی رونوشتی از سند مجعول به افراد بدهد عملش استعمال سند مجعول میباشد.

اگر کسی نامه ای را که متضمن امضاء مجعولی باشد برای دختری بفرستد و باو بگوید که امضاء کننده نامه مزبور انتظار ملاقات او را برای امر زناشویی دارد عملش در عداد استعمال ورق مجعول بشمار خواهد رفت.

اگر کسی رونوشت سند را برخلاف سند تنظیم کند و آنرا بگواهی رساند و بعد معلوم گردد که رونوشت مخالف اصل بوده عملش استعمال سند مجعول محسوب میگردد. اگر کسی سند مجعول را چند مرتبه مورد استفاده قرار دهد عملش استعمال مکرر سند مجعول بوده و روی تعدد جرم تعقیب و مجازات خواهد شد.

۲ - مجعول بودن اوراق

برای اینکه استعمال اوراق مجعوله بزه محسوب شود باید اوراق مزبوره متضمن جهات و عناصری باشد که کلیه شرایط مادی جعل در آن مجتمع گردد و تا ساختن این قبیل اوراق بصورت بزه در نیاید بهیچوجه نمیتواند استعمال برک مجعول به آن اطلاق نمود تا مستوجب تعقیب کیفری بوده باشد.

استعمال اوراق مجعوله موقعی تحقق پیدا میکند که اوراق مزبوره بطرائقی که در فصل چهار و مواد مربوطه به آن از طرف مقنن پیش بینی شده است ساخته شود. استعمال اوراق مجعوله موقعی بزه محسوب میشود که متضمن ضررهای مادی و معنوی بوده باشد در صورت عدم ورود ضرر عمل مزبور جرم محسوب نشده و مستوجب تعقیب نمیشود.

کلیه شرایط و اوصافی که در جرم جعل در نظر گرفته میشود همان عوامل نیز در مورد استعمال اوراق مجعوله نیز ملحوظ خواهد شد.

علم و اطلاع به مجعول بودن اوراق و اسناد

رکن مهم استعمال اوراق مجعول علم و اطلاع به مجعولیت آن میباشد. ماده ۱۰۵ قانون مجازات عمومی میگوید که هر کس اوراق مجعوله مزبوره در سه ماده قبل را که مواد ۱۰۲-۱۰۳ و ۱۰۴ باشد با علم به تزویر مورد استفاده قرار دهد محکوم به حبس مجرد از دو الی ده سال خواهد بود.

مجازات جعل

جرم جعل و استفاده از اوراق مجعوله هم بنابموارد و کیفیات مختلفه با یکدیگر فرق دارد هم بصورت جنائی و حبس با اعمال شاقه و حبس مجرد و هم حبس تأدیبی و غرامت میباشد. و موارد آنرا قانون مجازات و مقررات کیفری معین نموده است. جعل گذرنامه - جواز اقامت - گواهینامه طبیب و جراح و سایر تصدیقنامهها چون این قبیل جعلها متضمن اهمیت زیادی نمیشود و کمتر افراد هیئت

طریقه کشف جعل در عصر حاضر

مجمع‌الکرامت متضرر میسازد مقنن آنها را در عداد جنحه از نظر بی‌اهمیتی در ایجاد اختلال در انتظامات عمومی قرار داده و از ماده ۱۰۷ تا ۱۱۲ قانون مجازات عمومی برای این جرائم پیش‌بینی شده است.

این قبیل اعمال در صورتی بزه محسوب می‌باشد که واجد شرایط زیرین بوده باشد.

۱ - قلب حقیقت

۲ - قصد متقلبانه

۳ - ایجاد خسارت

جعل گذرنامه و جواز اقامت

جعل گذرنامه و جواز اقامت در مواد ۱۰۷ و ۱۰۸ قانون مجازات عمومی پیش‌بینی شده است.

ماده ۱۰۷ - هر کس تذکره عبور یا اقامت دولتی را جعل نموده یا تذکره را که اصلاً صحیح بوده تزویر نماید یا تذکره را عالمناً استعمال کند یا باسم دیگری غیر از اسم حقیقی خود تذکره بگیرد یا برای گذراندن تذکره باسم مجعول شهادت کذب دهد به حبس تأدیبی از سه تا یکسال محکوم خواهد شد.

ماده ۱۰۸ - هر مستخدم و مأمور دولتی که عالمناً تذکره عبور یا اقامت باسم جعلی بدهد علاوه بر انفصال از خدمت به حبس تأدیبی از یک تا سه سال و به تأدیه پنجاه تا پانصد تومان غرامت محکوم خواهد شد.

در قانون مجازات عمومی فرقی بین جعل گذرنامه داخلی و خارجی نمی‌باشد.

جعل گذرنامه موقعی بزه محسوب می‌شود که متضمن قصد متقلبانه و امکان خسارت بوده باشد.

نقض قانون قصد متقلبانه محسوب می‌شود زیرا مرتکب می‌خواهد خود را از مراقبت و نظارت متصدیان بری دارد و فرض خسارت در جعل گذرنامه تحقق پیدا میکند زیرا این عمل موجب ضرر و زیان به عوائد عمومی خواهد بود.

در هر حال رسیدگی باین دو موضوع از وظایف و اختیارات قاضی بوده.

در مورد استعمال گذرنامه مجعول مالک بودن آن شرط تحقق بزه نبوده و ارائه آن نیز به مأمورین از مصادیق استفاده محسوب شده و مستوجب تعقیب کیفری می‌باشد.

تصدیق خلاف واقع

کلیه گواهی‌نامه‌های خلاف واقع در عداد افراد جعل محسوب شده و مستوجب تعقیب کیفری می‌باشد و روی همین اصل است که قانون مجازات عمومی از ماده ۱۱۰ تا ۱۱۲ برای این منظور در نظر گرفته شده است که ذیلاً مواد مزبوره درج می‌گردد.

ماده ۱۱۰ - طبیب یا جراح هر گاه تصدیق‌نامه بر خلاف واقع در باره شخصی برای معافیت از خدمت در ادارات رسمی بدهد از ششماه تا دو سال حبس تأدیبی و از ده

طریقه کشف جعل در عصر حاضر

الی صد تومان غرامت محکوم خواهد شد و هر گاه تصدیقنامه مزبور بواسطه وعده و تعارف داده شده باشد علاوه بر استرداد و ضبط تعارف به حبس تأدیبی از یک تا سه سال و بتأدیه پنجاه تا پانصد تومان غرامت محکوم خواهد شد.

ماده ۱۱۱ - مجازاتهای مذکوره در دو ماده فوق در صورتیکه تصدیقنامه برای تقدیم به محاکم باشد نیز مجری است.

ماده ۱۱۲ - برای سایر تصدیقنامه‌های خلاف واقع که مورث ضرر شخص ثالثی بوده و یا آنکه خسارت بر دولت وارد آورد مجازات مقصر از ششماه الی دو سال حبس و از پنجاه الی پانصد تومان غرامت خواهد بود.

در مورد گواهینامه طبیب یا جراح باید نکات ذیل را در نظر گرفت تا موجبات تعقیب فراهم گردد.

۱ - گواهینامه در مورد نقص یا مرض و کسالت برخلاف حقیقت تنظیم گردد.

۲ - متضمن اسم طبیب یا جراح یا مأمورین بهداشت بوده باشد.

۳ - منظور از تنظیم آن از نظر معافیت خدمات عمومی بوده باشد.

تا این سه شرط در گواهینامه جمع نگردد بهیچوجه برک مزبور صورت جرم نداشته و مستوجب تعقیب نخواهد بود ممکن است گواهینامه خلاف واقعی برای کسی تنظیم گردد که هیچگونه بیماری نداشته باشد این عمل جعل بوده و برطبق قانون مستوجب تعقیب میباشد.

هر گاه کسی با داشتن کسالت گواهینامه ایرا بنام طبیبی جعل نماید عملش جعل بوده زیرا در اثر این عمل لطمات زیادی به حیثیات و شئون و اعتبارات طبیب وارد آمده و مشکلات زیادی در آینده برای او ایجاد خواهد نمود اگر کسی بموجب گواهینامه خلاف واقع جراح یا طبیب از خدمت نظام وظیفه معاف شود صادر کننده و استعمال کننده مستوجب تعقیب کیفری میشوند.

سایر گواهینامه های خلاف واقع

کلیه گواهینامه هائی که راجع به حسن خدمت داده میشود هر گاه بر خلاف محتویات پرونده استفاده کننده بوده باشد خلاف واقع بوده و تحت عنوان جعل مستوجب تعقیب خواهد بود.

کلیه نمراتی که استادان و دبیران در موقع امتحان به شاگردان و دانشجویان میدهند هر گاه بر خلاف واقع بوده باشد جعل محسوب و صادر کننده و استفاده کننده مستوجب تعقیب کیفری خواهد بود.

کلیه گواهینامه هائی که رؤسای مذهبی و پیشوایان اتباع غیر شیعه در مورد احوال شخصیه ایرانیان غیر شیعه نسبت به قواعد و عادات مسلمة متداوله در مسائل مربوطه به نکاح - طلاق - ارث - وصیت و فرزند خواندگی میدهند هر گاه بر خلاف واقع بوده باشد جعل محسوب و تحت عنوان تصدیق خلاف واقع مستوجب تعقیب میشوند.

طریقه کشف جعل در عصر حاضر

کلیه گواهینامه‌هایی که ادارات دولتی از پرونده‌ها و دفاتر میدهند هر گاه برخلاف حقیقت و مندرجات پرونده‌ها و دفاتر بوده باشد جعل محسوب و قابل تعقیب میباشند.

کلیه کارشناسانی که برخلاف مشهودات خود چیزی بنویسند جاعل در اسناد رسمی محسوب و برطبق ماده ۲۸ قانون راجع بکارشناسان رسمی مصوب ۳ بهمن ماه ۱۳۱۷ و ماده ۱۱۲ قانون مجازات عمومی تحت عنوان تصدیق خلاف واقع قابل تعقیب خواهند بود.

چون ریشه کلیه مفاسد اجتماعی ما که از مجعولات حیاتی ناشی شده است باید با نیروی فکری علاقمندان به میهن خشک گردد نه سود پرستان اینک بذكر پاره‌ای از سخنان نویسندگان و فلاسفه عالم که در باره عشق و علاقه به میهن گفته اند برای مزید اطلاع و تشحیذ ذهن ذیلاً مینگاریم تا با توجه باین کلمات حسن نظر خود شائرا نسبت به اجنبی پرستان که از انگل و پارازیت‌های اجتماع و سرطان کشور ما هستند تحریم نموده و با دیده نفرت و حقارت به آنان نظر نمایند تا دست از این عملیات سفالت آمیز برداشته و بگذارند امور در مسیر حقیقی و واقعی خود سیر نموده و نتایجش عاید کشور و افراد آن گردد.

Si la révolte est sacrilège envers un père et une mère, elle l'est encore plus envers la patrie. (Platon)

تمرد و نافرمانی اگر نسبت به پدر و مادر بی احترامی است بطریق اولی نسبت بوطن نیز خواهد بود. (افلاطون)

Nos père et mère, nos enfants, nos amis nous sont chers, mais tous ces amours viennent se confondre et se réunir dans l'amour de la patrie (Cicéron)

پدر - مادر - بستگان و دوستان ما عزیز و گرامی بوده ولی تمام این عواطف در عشق بوطن مستحیل و مجتمع خواهد شد. (سیسرون)
Il est doux et beau de mourir pour sa patrie, (Horace)

شهادت در راه وطن زیبا و شیرین می باشد. (هوراس)

L'amour de la patrie conduit à la bonté des moeurs, et la bonté des moeurs mène à l'amour de la patrie. (Montesquieu)

عشق و علاقه به میهن انسانرا به سیرت و اخلاق نیک رهبری نموده و حسن اخلاق عشق به میهن را در انسان ایجاد مینماید. (منتسکیو)
On aime toujours sa patrie, malgré qu'on ait. (Voltaire)

وطن بهر صورتی که باشد قابل دوست داشتن است. (ولتر)

Quand la liberté a disparu, il reste un pays, mais il n'y a plus de patrie. (Chateaubriand)

طریقه کشک جعل در عصر حاضر

بافقدان آزادی کشور باقی ولی از میهن دیگر نام و نشانی نخواهد بود. (شاتوبریان)

Il n'y a pas de patrie pour les esclaves. (Bignon)

برای بندگان و غلامان میهنی وجود ندارد. (یون)

Plus de liberté, plus de patrie, l'empire du monde est aux plus scélérats. (Proudhon)

بدون آزادی وطنی نمیباشد و حکومت بدست تبه کاران خواهد افتاد (پرودم)

Il y a des gens pour qui l'arrondissement est la patrie tout entière (Dupin)

افرادی هستند که شهرستان وطن کامل آنان خواهد بود.

(دوپن)

L'amour de la patrie est aux nations ce que l'amour de la vie est à l'homme. (Lamartine)

عشق بوطن برای ملل و عشق به حیات برای بشر خواهد بود.

(لامارتین)

Il y'a autre chose au monde que la force matérielle; il y'a la force que donne l'amour de la patrie et de la liberté. (Franck)

در عالم سوای نیروی مادی چیز دیگری هم وجود دارد و آن

نیروئی است که عشق بوطن و آزادی از آن ناشی میشود. (فرانک)

Il faut aimer son siècle comme on aime sa patrie, malgré ses faiblesses et ses fautes. (P. Janet)

باید عصر خود را با وجود ضعف و معایبش مانند وطن دوست

داشت. (پ . ژانت)

La Patrie n'est pas seulement une idée, un principe, un symbole; c'est un être qui existe, que l'on voit, auquel on s'adresse: dirait-on la patrie absente sans cela? Voilà pourquoi la nostalgie est une maladie si douloureuse; elle ressemble tant à l'amour! (T. Delord)

میهن فقط - اصل و علامت نیست موجودیست که زیست میکند و دیده

میشود و مخاطب واقع میگردد و بدون آن وطن مفهومی نخواهد داشت

و بهمین علت است که دوری و مهجوری از وطن مرض دردناک و به مثابه

عشق تلقی میگردد. (ت دلور)

O patrie, ô doux nom que l'exil fait comprendre! (C. De-lavigne)

ای میهن ای نام شیرین که از دوری تو این مفاهیم برای ما بدست می آید. (دولاوینی)

Ce n'est point à mourir que la gloire convie,
C'est à rendre sa mort utile à la patrie. (De Belloy.)

برای مرگ نیست که افتخار ما را دعوت میکند
برای این است که هر کس مفید برای وطنش بوده باشد
(دو بللوی)

Vous n'êtes point à vous; le temps, les biens, la vie,
Rien ne vous appartient, tout est à la patrie. (Gresset)

شما مالك خود نیستید وقت مال و جان شما بشما تعلق نخواهد
داشت و تمام اینها از آن وطن خواهد بود. (گرسه)

..... O patrie! ineffable mystère!
Mot sublime et terrible! inconcevable amour!
L'homme n'est-il donc né que pour un coin de terre?
A. De Musset.

ای میهن ای رمز و سر غیر قابل وصف
ای کلمه عالی و خوف و ای عشق و عواطف درك نشدنی
آیا انسان فقط برای يك گوشه از زمین بوجود نیامده است؟
(۱ . دوموسه)

Amour sacré de la patrie,
Conduis, soutiens nos bras vengeurs,
Liberté, Liberté chérie,
Combats avec tes défenseurs. (Rouget de L'Isle.)

عشق مقدس میهن

بازوان منتقم مرا ارشاد و نگاهداری نما

آزادی. آزادی عزیز

باکمک مدافعین خود در جنگ و ستیز باش

(روژه دوئیل)

..... La patrie est le lieu
Où naissent les enfants dans la chaste demeure,
Où sont tous les tombeaux des êtres que l'on pleure?
(Mme De Girardin)

وطن مکانی است

که اطفال و نوباوگان در آن منزل مقدس بدنیا آمده
و در آنجا قبور کسانی است که برای فقدان آنان اظهار تأسف مینمایند
(مادام دوژیراردن)

Ceux qui pieusement sont morts pour la patrie
Ont droit qu'à leur cercueil la foule vienne et prie;
Entre les plus beaux noms leur nom est le plus beau.
Toute gloire près d'eux passe et tombe éphémère,
Et, comme ferait, une mère,
La voix d'un peuple entier les berce en leur tombeau.
(V. Hugo)

کسانی که از روی تقوی برای وطن شهید میشوند
استحقاق دارند که جامعه برای تشییع جنازه آنان آمده و طلب
مغفرت برای آنان بنماید
و نامشان در ردیف نامهای نیک در آمده و هر افتخاری ناپایدار
و مستعار بوده

و مانند يك مادر

صدای ملت آنها را در گوشه قبر در آغوش خواهد گرفت
(ویکتور هوگو)

L'imitation des étrangers est un défaut de patriotisme.
(Mme de Stael)

تقلید از اجانب یکی از معایب وطن دوستی میباشد
(مادام دو استائل)

Le patriotisme a quelque chose d'injuste et de factice,
outré qu'il est intolérant, terrible et trop souvent cruel. (Bal-
lanche)

وطن دوستی علاوه بر آنکه بی باک موحش بیرحم است متضمن
چیزهای ظالمانه و تصنعی نیز خواهد بود. (بالانش)

Toutes les émotions, toutes les susceptibilités du patrio-
tisme sont légitimes; ce qui importe, c'est qu'elles soient avou-
ées par la vérité, par la raison. (Guizot)

کلیه اضطراب و تأثرات و انفعالات که ناشی از میهن دوستی است
مشروع بوده ولی آنچه حائز اهمیت است این است که مبتنی بر حقیقت و درایت
و عقل بوده باشد (گیزو)

Le patriotisme est un mépris momentané de l'intérêt personnel. (Balzac)

میهن دوستی عبارت از بی اعتنائی موقتی بمنافع شخصی میباشد
(بالزاک)

Le patriotisme est un instinct, avant de devenir une vertu (De Gérande)

حب بوطن قبل از اینکه بصورت تقوی در آید غریزه ای بیش نخواهد بود. (دوژراند)

Le véritable patriotisme consiste désormais à enrichir son pays plutôt qu'à ravager les pays voisins. (A. Blanqui)

میهن دوستی حقیقی این است که در تزئید ثروت کشور خود بر آمده و آنرا به نهب و غارت همسایگان ترجیح دهد. (ا. بلانکی)

Le patriotisme est comme la foi, il aide à mourir. (Mme L. Collet.)

میهن دوستی مانند ایمان و عقیده بوده و به مرگ و زوال انسان کمک میکند. (مادام ل. کول له)

Le patriotisme exclusif est au véritable amour du pays ce que le fanatisme est à la religion. (J. Droz)

بهمان نحو که تعصب بستگی بامذهب دارد میهن دوستی هم بستگی با علاقه و عشق حقیقی کشور خواهد داشت. (ژ. دروز)

L'esprit de patriotisme doit imposer silence à l'esprit de parti. (E. Pelletan.)

روح وطن دوستی باید مهر خاموشی و سکوت را بردهان و افکار حزب بگذارد (ا. پللتان)

Le vrai patriotisme enfante des soldats (Arnault).

وطن دوستی حقیقی سربازانی بوجود می آورد. (آرنولت)

یکی از شعراء میگوید :

هر که را عشق وطن نبود بسر گر نبی باشد نخواندش بشر

حب الوطن من الایمان

ان وطننا العزیز لایموت . و اذا فرضنا المحال و سلمنا بموته
(لا قدر الله) فکاهل الكرة الارضية ان يستطيع حمل تابوته الجسیم نعم سقط

مهشما مقطع الاوصال مادام فرد منایتنسم نسیم الحیاة

(مصطفی کمال پاشا)

البته میهن عزیز ما نمیبرد و بهیچوجه نخواهد مرد و اگر
بفرض حال مرگش مسلم گردد (خدا چنین روز را نصیب نکند) اهالی کره
ارض قابل و قادر به حمل تابوت جسیم آن نبوده و تا فردی از ما نفس
دارد و به نعمت زندگی متنعم است محقق است این عمل منتهی به شکست
استخوان و قطع بندهایش خواهد شد. (مصطفی کمال پاشا)

نیچه شاعر و فیلسوف آلمانی که شهرت جهانی دارد درباره خوض و قضاوت
اعمال و کسب عظمت و بزرگی و فداکاری و کشتن رذائل و مشتهیات نفسانی و پاک
نمودن درخت حیات اجتماع از کالکها و نارسها و طریقه تزکیه انسان بیاناتی نموده که
عین سخنان او را با ترجمه به زبانهای مختلفه برای مزید اطلاع خوانندگان نقل میکنیم

فارسی

آیا میتوانی خوبی و بدی خود را تحویل خویشتن داده و اراده
خود را قانون نفس خویش سازی؟ آیا میتوانی قاضی خود شده و انتقام
سرپیچی از قانون خود را از خویشتن بستانی؟
ولی بدترین دشمن تو همواره نفس تست . نفس تو در غارها
و جنگلها در کمین تست .

تو باید حاضر باشی که خود را در شعله خویشتن بسوزانی تا خاکستر
نشوی از نو ساختن تو چگونه ممکن است؟
ای برادر به کنج انزوای خود با عشق خود و قدرت آفرینش خود
پناه بر و بعدها عدالت بدنبال تو خواهد آمد .

ای برادر بگوشه انزوای خود رو و اشکهای من نثار باد . من
آنکس را دوست میدارم که میخواهد چیز را فراتر از خود بیافریند و در این
راه سر میدهد .

بسیاری از افراد خیلی دیرتر از موعد و عده معدودی نیز قبل
از وقت بدرود حیات میگویند و هنوز شریعتی که تعلیم میدهد « بموقع
بمیر ! » بنظر عجیب می آید .

ولی خیر ! آنکس که هرگز بموقع خود زندگی نکرده چگونه
بموقع خود بمیرد؟ ایکاش او هرگز با بعرضه وجود نمینهاد اینست تعلیم
من به انگلهای اجتماع .

ولی حتی انگلهای اجتماع خیلی بمردن خود اهمیت میدهند
حتی پوکترین بادام نیز میل دارد که شکسته شود .

بدانید که من بطنا ب با فان شبیه نیستم . آنان هر قدر طناب را بیشتر می بافند عقب تر میروند .

بسیارند کسانی که هرگز شیرین نمیشوند و نرسیده در بهجوجه حیات و تابستان عمر پلاسیده میشوند تنها بزدلی است که این اشخاص را بشاخ زندگیشان محکم نگاه میدارد .

بسیارند کسانی که بیش از اندازه بر شاخه های حیات میچسبند ایکاش طوفانی برمیخاست و تمام این میوه های کرم خورده و فاسد شده را از درخت بزیر میریخت !

فساد نامرئی و مرض در این نوع اشتیاق نهفته است . تمنای دزدانه این خودپرستی دلالت بر یک جسم بیمار دارد .

وقتی شما مافوق تمجید و تویخ قرار گرفتید و هنگامیکه اراده شما مانند اراده عاشقی ب فکر افتاد که همه چیز را تحت تسلط خود در آورد - این امر منشاء فضیلت و تقوی شما میشود .

جسم با علم خود را تزکیه و تطهیر میکند و با علم سعی در تعالی خویش میکند در نزد شخص دانا تمام امیال مقدسند - روح آنکسی که تعالی یافته مملو از شادی است .

آلمانی

Kannst du dir selber dein Böses und dein Gutes geben und deinen Willen über dich aufhängen wie ein Gesetz? Kannst du dir selber Richter sein und a Rächer deines Gesetzes?

Aber der schlimmste Feind, dem du begegnen kannst, wirst du immer dir selber sein; du selber lauerst dir auf in Höhlen und Wäldern.

Verbrennen muszt du dich wollen in deiner eignen Flamme: wie wollfest du neu werden, wenn du nicht erst Asche geworden bist!

Mit deiner Liebe gehe in deine Vereinsamung und mit deinem Schaffen, mein Bruder; und spät erst wird die Gerechtigkeit dir nachhinken.

Mit meinen Tränen gehe in deine Vereinsamung, mein Bruder. Ich liebe Den, der über sich selber hinaus schaffen will und so zugrunde geht.

Viele sterben zu spät, und einige sterben zu früh. Noch klingt fremd die Lehre: „stirb zur rechten Zeit!“

Freilich, wer nie zur rechten Zeit lebt, wie sollte der je zur rechten Zeit sterben? Möchte er doch nie geboren sein! - Also rate ich den Überflüssigen.

Aber auch die Überflüssigen tun noch wichtig mit ihrem Sterben, und auch die hohlste Nusz will noch geknackt sein.

Wahrlich, nicht will ich den Seildrehern gleichen: sie ziehen ihren Faden in die Länge und gehen dabei selber immer rückwärts.

Mancher wird nie süß, er fault im Sommer schon. Feigheit ist es, die ihn an seinem Aste festhält.

Viel zu viele leben und viel zu lange hängen sie an ihren Ästen, Möchte ein Sturm kommen, der alle dies Faule und Wurmfreszne vom Baume schüttelt!

Krankheit redet aus solcher Begierde und unsichtbare Entartung; von siechem Leibe redet die diebische Gier dieser Selbstsucht.

Wenn ihr erhaben seid über Lob und Tadel und euer Wille allen dingen befehlen will, als eines Liebenden Wille: da ist der Ursprung eurer Tugend.

Wissend reinigt sich der Leib; mit Wissen versuchend erhöht er sich; dem Erkennenden heiligen sich alle Triebe; dem Erhöhten wird die Seele fröhlich.

انگلیسی

Canst thou give thyself thine evil and thy good, setting up thy will as a law? Canst thou be thine own judge and the avenger of thine own law?

But the worst enemy thou canst meet is ever thyself: thou thyself waylayest thyself in caves and in forests.

Thou must be willing to burn thyself in thine own flame: how mayst thou be made anew unless thou first become ashes?

My brother, go into thy solitude with thy love and thy creativeness; and, long after, justice will limp after thee.

My brother, go into thy solitude with my tears. I love him that willeth to create a thing beyond himself, and thus perisheth.

Many die too late and some die too soon. Strange as yet soundeth the doctrine: Die at the right time.

Nay, but he that hath never lived at the right time, how could he die at the right time? Would he had never been born! -Thus counsel I the superfluous ones.

Yet even the superfluous ones make a great matter of their dying, even the hollowest nut desireth to be cracked.

Verily, I would not be as the rope-makers: as they draw out their lengthening cord they themselves go ever backwards.

Many an one groweth never sweet, but rotteth even in summer. It is cowardice that holdeth him fast to his bough.

Much too many live and hang much too long upon their boughs. Would there came some storm to shake all these rotten and maggoty ones from tree!

Disease speaketh in such craving and unseen degeneracy; of a sick body speaketh the thievish craving of this selfishness.

When ye are raised above praise and blame, when your will seeketh to command all things, as the will of a lover: there is the source of your virtue.

Knowingly the body purifieth itself; with knowledge it attempteth to exalt itself; to the knower all instincts are hal-
lowed; the soul of him that is exalted waxeth merry.

فرانسه

Peux-tu t'assigner à toi-même ton bien et ton mal et suspendre ta volonté au-dessus de toi comme une loi? Peux-tu être ton propre juge et le vengeur de ta propre loi?

Mais le plus dangereux ennemi que tu puisses rencontrer sera toujours toi-même; tu te guettes toi-même dans les cavernes et les forêts.

Il faut que tu veuilles te brûler dans ta propre flamme: comment voudrais-tu te renouveler sans t'être d'abord réduit en cendres!

va. dans ta solitude, mon frère, avec ton amour, et ton labeur; sur le tard la justice te suivra en boitant.

Va, dans ta solitude avec mes larmes, ô mon frère. j' aime celui qui veut créer en se dépassant lui-même et qui périt ainsi.

Il est beaucoup d'hommes qui meurent trop tard et quelques-uns meurent trop tôt. La doctrine qui dit: « Meurs à temps! » semble encore étrange.

Il est vrai que celui qui n'a jamais vécu à temps ne saurait mourir à temps. Puisse-t-il donc n'être jamais né!-Voilà ce que je conseille aux superflus.

Mais les superflus eux-mêmes font les importants avec leur mort, et la noix la plus creuse veut être cassée.

En vérité, je ne veux pas ressembler aux cordiers: ils tirent leurs fils en longueurs et vont eux-mêmes toujours en arrière.

Il en est qui ne s'adoucissent jamais. ils pourrissent dès l'été. C'est la lâcheté qui les retient à leur branche.

Il en est beaucoup trop qui vivent et qui trop longtemps restent pendus à leur branche. Qu'une tempête vienne et secoue de l'arbre tout ce qui est pourri et vermoulu!

Une telle avidité est la voix de la maladie et d'une invisible dégénérescence; dans cet égoïsme, l'avidité voleuse témoigne d'un corps malade.

Quand vous vous élevez au-dessus de la louange et du blâme, et que votre volonté, la volonté d'un homme qui aime, veut commander à toutes choses: c'est là l'origine de votre vertu.

Le corps se purifie par le savoir, il s'élève en essayant avec science; pour celui qui cherche la connaissance, tous les instincts se sanctifient; l'âme de celui qui est élevé devient joyeuse.

ایتالیائی

Sei tu capace di distribuire a te stesso il bene e il male, e porre sopra di te la tua volontà affinché essa sia la tua legge? Saprai tu esser giudice di te stesso e vendicatore della tua legge?

Ma il peggior nemico che tu possa incontrare, sarai tu stesso: sei tu che attendi te stesso in agguato nelle caverne e nei boschi.

Col tuo amore ripara nella tua solitudine, e abbi teco

il desiderio di creare: più tardi la giustizia ti seguirà zoppi-
cando.

Le mie lagrime, o miei fratelli, vi accompagnano verso la solitudine. Io amo colui che vuol creare oltre le proprie forze e in tal modo perisce».

Molti muoiono troppo tardi, alcuni troppo presto. Ancora suona strano il precetto: « Muori a tempo opportuno! ».

« Certo coloro che non vissero mai a tempo opportuno come saprebbero morire a tempo opportuno? Meglio varrebbe che non fossero mai nati!-Questo io consiglio agli uomini inutili.

Ma anche costoro dànno una grande importanza alla lor morte: anche la noce vuota vuol essere schiacciata con rumore.

In verità non voglio somigliare ai cordaiuoli: i quali allungano le loro fila arretrando.

Taluno non diventa mai dolce; ed è putrido già nell'estate. La viltà solo lo tiene attaccato al suo ramo.

Molti sono quelli che troppo a lungo stanno attaccati al proprio ramo. Potesse sopraggiungere un uragano che abbattesse dall' albero tutto ciò che è putrido e corroso dai vermi!

Di morbosità è indizio una tale cupidigia: dà prova d'un corpo tifico la ladra bramosia di questo egoismo.

Quando vi sentite superiori alle lodi ed al biasimo, e la vostra volontà vuol imporsi a tutte le cose, perchè è la volontà d'uno che ama: allora ha origine la vostra virtù.

La conoscenza purifica il corpo e l'innalza; la conoscenza santifica tutti gl'istinti. L'anima dell'essere elevato diventa gioconda.

ترکی

Kendi iyilik ve fenaligini kendin yaratabilir misin? Ve iradeni bir kanun gibi kendine hâkim kilabilir misin? Kendi kendinin yargici ve kendi kanununun intikamcisi olabilir misin?

Fakat; rastgelebilecegin en kötü düşman, bizzat kendin olacaksın. Bizzat sen, magaralarda ve ormanlarda kendini izlersin.

Kendi alevinde, kendini yakmak istemelisin. Kül olmadan nasıl yenileneceksin?

Sevgin ve yaraticiliginla inzivana git kardesim. Çok sonra hakkaniyet, topallayarak seni takib edecektir.

Göz yasalarimla inzivana git kardesim. Ben kendinden üstün bir şey yaratmak isteyen ve bu yüzden helâk olani severim.

Çoklari çok geç ve bazilari da pek erken öürler. «Vaktinde öl.» vecizesi henüz yabancı geliyor.

Fakat hiç bir zaman vaktinde yaşayamayan, vaktinde nasıl ölsün? Keske hiç doğmasaydi. Zaidlere bunu tavsiye ederim.

Herkes ölümü mühimsiyor. Ölüm henüz bayram değil. İnsanlar henüz en iyi bayramlarını nasıl kutlayacaklarını öğrenmediler.

Ben size yaraticinin yaşayanlara bir diken ve bir adak olan ölümünü göstereceğim.

Gerçek, ben tel çevirenlere benzemek istemem. Bunlar tellerini uzatırken kendileri geri giderler.

Bazisi hiç tatlılaşmaz, daha yazın çürür. Onu dalda tutan şey, korkaklıktır.

Pek çoklari pek uzun zaman dalda asili kaldılar. Bir fırtına gelse de bütün bu çürük ve kurt yenikliklerini ağaçtan silkse.

Bu ihtiras bir hastalık ve görünmez bir soysuzlaşmadır. Bu bencillik hirsiz ihtirasidir ve veremli bir hedenden gelir.

Övme ve yermenin üstüne çıkabildiğiniz ve iradeniz bir sevenin iradesi olarak her şeye hükmetmek istediği an; faziletlerinizin kaynağıdır.

Vücut, bilerek temizlenir. Bilgi ile tecrübe ile yükselir. İdrak edenin bütün insiyaklari kutsilesir. Ve yükselenin ruhu sen olur.

عربي

هل بوسعك ان تسن انفسك خيرا وشرها فترفع ارادتك شريعة تمود
اعمالك ؟ ابوسعك ان تكون قاضياً على نفسك و ان تكون منتقماً منها
لشريعتك ؟

غير ان اشد من تصادف من الاعداء خطراً انما هوانت و ما يترصدك
في المغاور و الغابات الانفسك .

فيجب عليك ان ترضى بالاحتراق بلهبك اذلا يمكنك ان تتحدد
ماله تشتعل حتى تصبح رماداً .

توغل في عزلتك يا اخي . سر فلا رفيق لك الا حبك و ابداعك .
انك ستسير طويلاً قبل ان تقفو العدالة اترك متشاقلة متعارجة .

اذهب الى عزلتك فاني اشيعك بد موعى يا اخي ، لانني احب من
يتفاني ليوجد في فنائه من يتفوق عليه .

كثيرا من يتأخرون في موتهم ، و كثير من يبكرون . فاذا قال قائل
للناس بالموت في الزمن المناسب ، رفوعا عقيرتهم مستغربين .

ولكن انى لمن يعرف الحياة ان يتخير الموت في اوانه ؟ افما كان
خيراً للدخلاء على الحياة لو انهم لم يولدوا ؟

ولكن هؤلاء الدخلاء يريدون ان يولى الناس اهمية كبرى لموتهم ،
و كم من نواة تباهى بانها كسرت و هي جوفاء

اننى لا اريد ان احبك الخيوط و انسحب الى الورا كمن يفتلون
الجبال .

و هنالك اثمار لاتنضج لأنها تتهرأ في الصيف ولكنها تبقى معلقة
بأغصانها لان جينها يصدها عن السقوط .

و هكذا نرى في العالم اناساً يلتصقون التصاقاً بأغصانهم ، فهل
من عاصفة تهب على الشجرة لتسقط ما عليها من اثمار تهرأت ورعى الدود

قلبيها ؟ ليتقدم دعاة الموت العاجل وليهبوا كالعاصفة على دوحة الحياة .
وما مثل هذه الشهوة الاعرض الداء الدفين ودليل الانحطاط الخفى ،

و ما الطموح الى السرقة بمثل هذه الانانية الانزعة من نزعات الجسم
العليلة .

انما تنشأ فضيلتكم عندما تحترقون بالنعم و الفراش الوثير وعندما
لا تجدون راحة الا بعيداً عن مواطن الراحة .

طریقه کشف جبل در عصر حاضر

ان الجسد يطهر بالمعرفة . فيرتفع بهرانه على العلم ، لان من يطلب
الحكمة يطهر جميع غرائزه ، و من ارتقى فقد ادخل المسرة في نفسه .
در هر حال بی علاقی به میهن موجب رونق بساط نادرستی و فساد
عمومی می باشد.

عشق به میهن تمایلات عالیه . تملك نفس . از خود گذشتگی و عواطف
قلبیه را در انسان تقویت مینماید.

عشق و علاقه به میهن سرچشمه اخلاق است.
هیچ اجتماعی راه تکامل نخواهد پیمود مگر در سایه تربیت و توسعه

خصال انسانی

به ندای وجدان گوش دهید و از فرمان آن پیروی نمائید تا محبوب
اجتماع واقع شوید.

عزت خود را در ذلت دیگران ندانید بهتر است که انسان برای حفظ
آزادی و شرافت بمیرد ولی در بندگی و اسارت زندگی نکند.

صفات و نفسانیات انسان ممیزات اساسی و عوامل اصلی سر نوشت
اجتماع می باشد.

میهن دوست کسی است که خود را نوکر و خادم جامعه بداند نه
ارباب و مخدوم آن.

برای تحکیم بنیان ملت ایران مجاهدات عظیمی باید بکار برده شود.
باید کلیه افراد را که دماغشان از افکار غیر ملی پر شده و بیگانه پرست

هستند بر کنار نمود تا سازمانهای کشور روی محور صحیحی گردش نمایند.
شخص میهن دوست کسی است که اصول بردگی و بی شخصیتی را

شیوه مردم قرار ندهد.

ما محتاج به آزاد مردانی هستیم تا ما را از این ورطه هلاکت نجات دهند.
حضرت امیر میفرماید.

ما مسلمانان ناگزیریم که بهره غیر از آزادی و مساوات است
پشت پا بزنیم.

تمام اختلالات و ناامنی و سوء جریانات هر کشوری بستگی باضعف
دستگاه قضائی آن کشور خواهد داشت.

کثرت دعاوی و ارتکاب روز افزون جرائم در هر کشوری مولود

کنند و سوء جریانات دستگاه قضائی است زیرا زنگ زدگی چرخهای قوه قضائیه است که مردم را بی اعتناء بدادگستری نموده و از ارتکاب هر نوع عملی ایا و خودداری نخواهند نمود.

هر قدر بر حسن جریان و تسریع امور دادگستری افزوده شود بهمان نسبت از میزان دعاوی و جرائم تقلیل خواهد یافت.

علت از دیاد جرائم و عدم انجام تعهدات که دعاوی گوناگون را ایجاد نموده این است که مرجعی برای متضررین این قبیل اعمال که مبتنی بر جریان صحیح و اطلاع از اصول و قوانین و سرعت در امر بوده باشد وجود نداشته و در نتیجه همین نقص بز هکاران و متخلفین و متجاوزین بحقوق مردم ترغیب و تشویق شده و راه را برای انجام مقاصد سوء آنان تسطیح و هموار مینماید.

حسن جریان دستگاهها و سازمانهای عمومی در کشورهای بزرگ جهان روی این اصل استوار شده که متصدیان برای تأمین منظوری که آن سازمانها را برای اجتماع بوجود آورده است صرف نیرو نمایند نه برای منافع خصوصی و مشتهیات نفسانی خودشان.

اگر در کشور ما از این خدمتگزاران رسمی لا اقل يك ثلث خدمتگزار حقیقی داشته باشد سرزمین ما بهشت برین گردیده و بر حسب عقب افتادگی از آن سلب و زدوده خواهد شد.

بدبختانه اغلب از وزراء صرف سلیقه و افکار شخصی خود را به گرسنی نشانده و آنرا تحت عنوان اصلاحات بدیگران تحمیل میکنند و روی همین اصل است که از اقارب و بستگان و دوستان و متملقان و چاپلوسان را دور خود جمع کرده تا تابع اراده آنان بوده و از خود رأی و عقیده ای نداشته باشند.

اصلاح قوه قضائی بستگی با و کلاء شرافتمند و قضات صالح و مطلع داشته و قاضی و وکیل بمنزله دو بال قوه قضائیه بوده و هر يك مکمل دیگری خواهند بود.

میزان فساد هر کشوری بستگی با درجه ضعف و ناتوانی قوه قضائیه آن خواهد داشت.

قبول استخدام دولتی در کشور ما بری عده ای از ابتداء بمنزله کالا و متاعی است که در مدت تصدی بتوانند حوائج و ضروریات و هوسهای خود را تأمین نمایند.

اغلب شاغلین مشاغل اجتماعی در کشور ما برای تحصیل سود و رفع نیازمندیهای شخصی بوده نه برای انجام وظائفی که از طرف اجتماع عهده دارند. تا سازمانهای خود را از علفهای خودرو و هرزه و جین نمائیم محال است بتوانیم با عوامل نیکوئی که در این قبیل مراکز وجود دارد محصول بهتری بدست آوریم.

سازمانهایی که از هوسهای خام ایجاد شده است دیر یا زود محکوم به زوال است.

جریان صحیح هر سازمانی بستگی با آزاد مردان دارد نه غلامان و چاکران و بندگان.

سازمانهای ما باید طوری تشکیل گردد که افراد نتوانند با تکاء به زور و یا وابستگی به ارباب قدرت مطامع پست خود را بضرر دیگران انجام دهند. هر دستگاهی که در آن وحدت عمل و هم آهنگی نباشد دیر یا زود در معرض سقوط و زوال خواهد بود.

منافع شخص را در لباس خدمت به خلق جلوه ندهید و به سرزمینی که از آن متنعم شده اید و تار و پود حیات شما را تشکیل میدهد علاقه مند باشید.

از هر سازمانی باید نتایج آنرا برای جامعه در نظر گرفت نه تأمین منافع و مشتهیات نفسانی یکعده انگشت شمار.

این سازمانها در هر کشوری برای رفع حوائج و آسایش مردم است نه برای نگاهداری یکعده علیل و رنجوران فکری و روحی که جز تکدی و انباشتن ثروت و گذراندن وقت کار دیگری نخواهند داشت. در صورتی که از وجود افرادی که در نتیجه استخدام دارای جاه و جلال و ثروت شده اند جامعه بهمان نسبت از نتایج حاصله اعمال آنان رو بضعیف و نیازمند و از هستی ساقط شده است.

همه چیز را این افراد از جامعه توقع دارند ولی انتظار ندارند که جامعه از آنان کوچکترین توقعی و انتظاری داشته باشد.

آنان مخلوق جامعه هستند ولی بر خالق خود تفرعن و تکبر میفرروشند همه چیز آنها از جامعه میباشد و از بازوان ضعیف و پاهای مجروح و دستهای پینه دار و به قیمت جان و مال و لخت عویری اطفال و بیچه هایشان شوکت

طریقه کشف جعل در عصر حاضر

و عظمت آنها تهیه میشود ولی مع الوصف اعتنائی نداشته و روز به روز موجبات ضعف و زوال مردم را فراهم مینمایند.

ای کسانی که با اتکاء به زور یا وابستگی به ارباب قدرت مطامع پست خودتانرا بضرر دیگران انجام میدهید دست از این حرکات عنیف بردارید تا نیر وی اکتسابیرا برای خدمت به مردم بکاربرید و جامعه را از این حالت وقفه و رکود خارج نمائید .

منافع شخصیرا در لباس خدمت به خلق جلوه ندهید و به سرزمینی که از آن متنعم شده اید و تارپود حیات شمارا تشکیل میدهد علاقمند باشید. هر دستگاہی که در آن وحدت عمل و هم آهنگی نباشد دیر یا زود در معرض زوال خواهد بود

افرادی که دماغ متعفن آنان از خودخواهی و تفرعن انباشته شده است لیاقت خدمتگزاری اجتماع را نخواهند داشت.

هیچ چیز شگفت تر از این نیست که نوکر به ارباب خود تفرعن نموده و شئون و اعتباراتیرا که از ارباب خود بدست آورده به رخ او کشیده و خود را مافوق او تصور نماید.

مأمورین دولتی مخلوق جامعه هستند و اجتماع در حکم خالق آنان است بر مخلوق است که سر تعظیم و تکریم در مقابل خالق خود فرود آورد. این دسته از اشخاص مانند لاشخور در پی طعمه میباشند و جز از لاشها از چیز دیگر زیست نخواهند نمود اگر جامعه از صورت قبرستان به محیط حیاتی مبدل گردد شکی نیست که به عمر و حیات این دسته خاتمه داده خواهد شد .

وسعت نظر و بسط اطلاعات در انسان قدرتی ایجاد میکند که او را به مکاشفه و ابداع و امیدارد .

ما همیشه دستخوش پیش آمدهای ناگوار هستیم و زندگی مجموعه ای از وقایع است .

من بیم دارم که در راه بنائیم و از پا در آئیم و بسر منزل مقصود نرسیم .

ما باید افکار و اعمال خود را توأمآ روشن نمائیم نه اینکه افکار ما روشن و اعمال ما تاریک بوده باشد .

نیرو و قوت ما باید از خود ما باشد نه از دیگران نیرومندی افراد کشور است که آنها را به غایت و کمال مطلوب میرساند .

زور اگر پشیمان عدل و عقل نباشد پایدار نخواهد بود .
حق مافوق قوه و زور بوده و ملت هم مافوق حکومت میباشد .
مواعید پوج و الفاظ غالب بر معانی ایجاد ضعف و فلجهای روحی و عصبی در افراد جامعه نموده و کشور را بطرف زوال و نیستی خواهد کشانید .
ما باید به آبرو و حیثیات کشور خویش بیافزائیم نه اینکه به نقصان و کاهش آن بپردازیم .

جامعه هر آن و هر دقیقه بفکر تو است و از دست رنج و ثمرات کار و هستی او زیست میکنی ولو تو باید بفکر رفاه و آسایش آن بوده و در راه عظمت آن قدم برداری .

تحمل پستی و ذلت و خفت و مشاهده ناگواریها و نامالایمات را نباید حیات دانست مرگ از هر حیث و از هر جهت بر چنین زندگی ترجیح دارد .
به خضر گوی که از آب زندگی خوردن

چه فایده بجز از مرگ دوستان دیدی

خدایا ما را از طول عمر و عواقب نامطبوع آن معاف دار
عمر تا وقتی قیمت و ارزش دارد که بتواند برای کشور و جامعه اش کاری انجام دهد .

اغلب از زیباییهای ظاهری علت بدبختیها و آلام میگردد .
معلوم نیست چه وقت از این آلودگیها بیرون آمده و از پر تو حسن عمل برخوردار خواهیم شد .

کسانیکه از هر طرف در بندهای غرائز گرفتارند هیچ اراده و اختیاری نمیتوانند داشته باشند .

تمدن و اجتماع لازم و ملزوم یکدیگرند بدون اجتماع تمدن بشری صورت نمیگیرد و بدون آداب و مزایای تمدن تشکیل اجتماع میسر نیست .

ما مانند حیوانات در جامی زنیم و هنوز نردبان کمال را نه پیموده ایم .

آدم از بی بصری بندگی آدم کرد

گوهری داشت ولی نذر قباد و جم کرد

یعنی از خوی غلامی زسگان پست تراست

من ندیدم که سگی پیش سگی سر خم کرد

آموزش پرورش باید طوری باشد که شخصیت هر کس را بحد کمال
ورشد آن برساند این است اعلامیه حقوق بشر .

ما تمام گوهرهای گرانبهای خود را که خداوند به ما ارزانی
داشته است از دست میدهیم و برای تحصیل خرمهره ای دست تکدی به پیش
این و آن دراز میکنیم .

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد

آنچه خود داشت زیگانه تمنا میکرد

تا متصدیان امور از قید اسارت و بندگی نفس سرکش آزاد نشوند
مجال است بتوانند قلوب مردم را بدست آورند و محبوبیتی در اجتماع
برای خود تحصیل نمایند .

حقوق اجتماعی قومی نباید بازیچه تمایلات و هوسرانیهای یکعده
انگشت شمار واقع گردد .

گفتار موقعی تأثیر دارد که مقرون بعمل بوده باشد و در غیر اینصورت
حلاوت گفتار که از عمل عاری است قوای متخلیه افراد را تحریک کرده
و در حکم احتلام و استمناء است که جامعه را بطرف ضعف و ناتوانی خواهد
کشاید .

امید است که این حرفها در حکم تلقین بر میت نباشد و تأثیری در حیات
فردی و اجتماعی ما داشته باشد .

ما را بایانسه های اجتماع سر و کاری نیست خطاب من به افراد
نیرومندی است که عشق به میهن دارند و تعالی کشور و اعتلاء درفش ایرانرا
خواستارند .

هنوز شراره عشق و امید در قلوب فرزندان این کشور فروزان است .
اصلاح هر محیطی بانعره و فریاد و رجز خوانی صورت نخواهد
گرفت این اعمال تأثیری در بهبود اوضاع کشور نخواهد داشت آرامترین
کلماتند که طوفانیرا با خود بهمراه می آورند افکاری که با پای کبوتران
پیش می آید جهانیرا مسخر خواهد نمود

آنچه صلاح جامعه است نیازی به قیل و قال ندارد شبنم هنگامی
روی علف می افتد که شب ساکت ترین دقایق خود را می پیماید .

کلیه اصولی که در عالم حکمفرماست و باعث رفاه و آسایش مردم
است در کشور ما متعفن شده است و مردم را از آن بیزار و روبرگردان
نموده است .

طریقه کشف جعل در عصر حاضر

جامعه قوی جامعه ایست که متکی به دانشمندان و علماء خود بوده باشد .
معیار و ضابطه هر فرد میهن پرست بستگی با درجه و علاقه او به علم
و فن خواهد داشت .

تا دماغ ما عوض نشود محال است سعادت و کامیابی نصیب ما گردد .
هر چیز خوبی که مایه سعادت بشر است اگر در دماغ و مغز ما وارد شود
فوراً هم آهنگی با مغز ما نموده و آنرا به رنگ خود در خواهد آورد .

دماغ صحیح آن است که رنگ حقیقی هر چیز را در خود جایگزین
نماید ولی تا به این حالت باقی هستیم تغییر هر چیزی موجب تغییر ما نشده
و ما را بهمان حال باقی خواهد گذاشت .

خداوند در آیه ۱۰۰ از سوره آل عمران میفرماید :

وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ

عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

باید بعضی از شما باشند که دعوت کنند مردم را بکارهای نیک و امر کنند بامور
پسندیده و منع نمایند از امور ناشایسته و آنهاست که این امور را انجام میدهند در شماره
رستگارانند .

آیه ۱۱ از سوره هود میفرماید :

وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا

میل نکنید به آنانیکه ظلم و ستم کردند .

آیه ۲ از سوره مائده میفرماید :

وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ

کمک و مساعدت بر نیکی و تقوی کنید و بر گناه و عدوان معاونت ننمائید .

در آیه ۱۶۳ از سوره آل عمران چنین میفرماید .

وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ

يُرْزَقُونَ .

گمان نبرید کسانی که در راه خدا کشته شدند مرده اند بلکه زندگانی هستند که
نزد پروردگارشان روزی داده میشوند .

طریقه کشف جبل در عصر حاضر

در آیه ۲۲ از سوره انفال چنین میفرماید.

ان شر الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون

بدترین جنبنده ها نزد خدا آن کر و لالهائی هستند که تعقل نمیکنند.

آیه ۱۰۵ از سوره انبیاء میفرماید.

ان الارض یرثها عبادی الصالحون

زمین جایگاه بندگان صالح میباشد.

حضرت علی علیه السلام میفرماید.

الموت فی حیوتکم مقهورین والحیوة فی موتکم قاهرین

مرگ در زنده ماندن مقهور شماست و حیات در مرگی که قاهر شده باشید.

حضرت حسین ابن علی علیه السلام میفرماید.

انما الحیوة عقیده و جهاد

زندگی روی عقیده و جهاد استوار شده است.

آقای مصطفی سرخوش فرزند مرحوم یحیی سرخوش تفرشی که

از شعراء بزرگ دوره قاجاریه و از مفاخر ادب ایران بوده است از مهندسین عالی مقام کشاورزی است که مدت دوازده سال در آلمان به مطالعه پرداخته بواسطه میل وافر که به ادبیات دارد و شعله فروزان عشق میهن دردش نهفته است اشعاری در بحر تقارب تحت عنوان پیک مهر سروده و از پرموزترین و باحال ترین قطعاتش میباشد چون حس و عشق وطن را در هر فردی احیاء میکند عین آنرا گرچه مفصل است برای خوانندگان محترم ذیلاً درج مینمائیم.

پیک مهر

وز آن خرمن جان من سوخته	بدل آتشی دارم افروخته
شرارش همی سرزند از زبان	دلم گشته چون کوه آتشفشان
گر آزاده ای بشنو از من سخن	سخن گویم از سوز دل گوش کن
روانش چومن پاک و روشن بود	بدل هرگرا مهر میهن بود
که آزادگان راست این مهر و بس	من او را ندانم جز آزاده کس
که آزادگی خود خداداد کیست	خود این مهر را گوهر آزاد کیست
خردمند داند که این مهر چیست	خرد نیست آنرا که این مهر نیست
من از میهن و میهن از من بود	سرشت من از مهر میهن بود
که داد سخن را چنوکس نداد	ز فردوسیم آمد این گفته یاد

طریقه کشف جمل در عصر حاضر

چو ایران نباشد تن من مباد
کزو مانده این آریائی سرود
وزو تازه شد رسم دیرینه دین

چه خوش گفت آن مرد دهقان نژاد
ز یزدان بر او جاودانی درود
از او زنده شد نام ایران زمین

تو ای مجمر آتش زرد هشت
بود بر تو چشم جهان بین ما
تو ای کشور دانش و هوش و فر
تو ای شهر شیرین و فرهاد ما
تو ای جای مردان روشن روان
تو ای میهن رستم داستان
چو گیو جوان و چو گودرز پیر
تو ای نور چشم و چراغ جهان
که باشی گرمی تر از جان ما
که ارج تو را کس نداند چو من
اگر هست هرگز فرازنده نیست
بنام تو گویا زبان من است
که زید بزبیا سراپای تو
پرو بومت آزاد و آباد باد

تو ای خاک ایران مینو سرشت
تو ای خانه مهر دیرین ما
تو ای کاخ فرهنگ و گنج هنر
تو ای سرزمین خور آباد ما
تو ای بارگاه انوشیروان
تو ای مرز شاهان کشور ستان
تو ای زادگاه سران دلیر
تو ای بوسه گاه کهان و مهان
تو ای دخمه گاه نیاکان ما
ماناد بی تو سرو جان من
سری بی تو برتن برازنده نیست
ز مهر تو روشن روان من است
که بگذشت این نام زیبای تو
هماره به نیکی تو را یاد باد

بچنگال بیگانه بینم ترا
کجا رفت آن فر شاهنشهی
که بودند پیوسته پیرامنت
سمندان چالاک پولاد و سم
نشسته است برجای طاوس زاغ

دریغا که ویرانه بینم ترا
کجا رفت آنروزگار مهی
کجا یند مردان شرافکنت
تورا چون شد اسبان خوش یال و دم
ز زیبا زنانت نیابم سراغ

شبی ساز کردم نوای سخن
هم از چهره زرد و بیمار خویش
بر او آشکارا شد از پرده راز
ز ایران و کردار ایرانیان
بدو گفتم ای مادر دلفروز
چرا گشته ویران این بوم و بر
خرد را فکندیم این سان ز کار؟
کجا رفت آئین دیرین ما؟

در این باره با مادر خویشتن
بدو گفتم از درد و تیمار خویش
سر رشته گفتگو گشت باز
بسی رفت و آمد سخن در میان
پر از اشک رخسار و دل پر ز سوز
که مارا چرا این بد آمد بسر
چه کردیم کاینگونه گشتیم خوار؟
نبود این چنین کشور و دین ما

طریقه کشف جمل در عصر حاضر

همه جای مردان آزاد بود
کشاورز خود خانه و مرز داشت
گرامی بدان کس که بودی دلیر
نه بیگانه جانی در این خانه داشت
سرافرازتر آنکه او چند داشت
گدائی در این بوم و بر ننگ بود
نبودند جز مردمی پاکدین
نه اینگونه بد چهر و اندامشان
کز آن کشور آزاد و آباد بود
نکشتند تخرمی که ناید ببار
خرد کرده برجان و دل شهریار
کز آن در جهان سر برافراختند
گنه بود آزار سگ پیششان
همه دل پراز مهر این آب و خاک
ز پشت فریدون نیکونهاد
بزیبائی و رنگ و بوی و نگار
نیستان و دشتش پراز شیر نر
پراز لاله و سنبل و یاسمن
ز نا بخردی خام گفتارشان
همه خویشان خوی اهریمنیست
بدشمن سپرده سرو جان و کیش
ز ناپختگی دشمن خویشان
نخواهند آسایش یکدگر
بناکامی یکدیگر گشته شاد
بمستی گل اندوده سوراخ مار
نه مهری به نیکوئی و راستی
به دشنام گیتی گشوده زبان
سرگفتگو کرده با خویش باز
ز سرگشتگی راه خود کرده دور
همه بندگاه هوی و هوس
بلائی شده دانش و دین ما
نکردند خود زندگی بندموار
بسوزد دل هرکه دارد خرد
که شد مهر میهن فراموش ما

به یزدان که این کشور آباد بود
در این کشور آزادی ارز داشت
گرامی بود آنکه بودی دلیر
نه دشمن در این بوم و بر لانه داشت
سرافرازید هرکه فرزند داشت
بزرگی بمردی و فرهنگ بود
در این خاک زرخیز ایران زمین
که دشمن هراسیدی از نامشان
همه دیشان مردی و داد بود
نکفتند حرفی که ناید بکار
همه دادگستر همه دادیار
بهشتی ازین بوم و بر ساختند
چه مهر و وفا بود خود کیششان
همه بنده پاک یزدان پاک
پدر بر پدر آریائی نژاد
بهشتی بد ایران آن روزگار
گلستان و باغش پراز بارو بر
همه مرزو بومش چمن در چمن
کنون بنگر آئین و کردارشان
همه کارشان کینه و دشمنیست
همه پاسبان زرو گنج خویش
ز دانش گریزان همه مرد و زن
ندارند مهری بر این بوم و بر
ز نابخردی برده دشمن زیاد
پی ایمنی جستن از نا بکار
نه بیمی ز کژی و از کاستی
دوان هر کسی از پی آب و نان
ندیده کسیرا چو در خورد راز
شتابان پی دانه هرسو چو مور
بکام دل خویش کوشند و بس
به یزدان که از چشم خود بین ما
نیاکان ما را جزاین بود کار
بر این مردم بدتر از دیو و دد
کجا رفت آن دانش و هوش ما

که انداخت آتش در این بوستان ؟	کز آن سوخت جان و دل دوستان !
که چشم جهان بین ماکور کرد ؟	که ما را ز راه خرد دور کرد ؟
که چید این گل سرخ خوشروی را ؟	کز آن برد هم رنگ و هم بوی را
که کند این درخت کهن را ز جای ؟	که برد از کف ما دل و دین رای ؟
که نامردمی را بما یاد داد ؟	بروبوم ما را که برباد داد ؟
که بگشود اهریمنان را ز بند ؟	که انداخت ما را براه گزند ؟
چرا آتش مهر ما سرد شد ؟	کز آن گونه سرخ ما زرد شد

چو بامام خود گفتم از درد خویش	فرورفت در غم سرانکند پیش
زمانی ز خود رفت و آمد بخویش	نبود این زمان چون زمانهای پیش
دگر خرم و شاد و خندان نبود	تنی بود گوئی در او جان نبود
همه چهره اش زرد و بیمار بود	دلش پر غم و رنج و تیمار بود
به آهستگی با لبی پر درود	سر خویشرا سوی بالا نمود
وز آن کس که بر هر چه فرمانرواست	توانائی خویشرا باز خواست
چو یزدان ندید اندرو کاستی	بدو داد آن را که او خواستی
کسیرا که پاکست گفتار و کار	بیزدان که یزدان مراوراست یار
چو نیروی گم کرده را باز یافت	بفرجام خود را چو آغاز یافت
پس آنکه نوای سخن ساز کرد	سر گریه را با سخن باز کرد
که ای مهربان پاک فرزند من	تو ای میوه مهر و پیوند من
بینم ترا این چنین دردمند	که درد تو آرد بجانم گزند
به گیتی به از مهر فرزند نیست	از این بار خوشتر زیبوند نیست
مرا رنج و سختی باندازه نیست	بنزد من این درد و غم تازه نیست
بدان ریزم از دیده خون جگر	که بینم ترا خود پدر پدر
پدر نیز اندر دل این رنج داشت	ندانستم این تخم در دوده کاشت
همه راست بود آنچه گفתי بمن	کنون ای پسر بشنو از من سخن
چو آمد پدر را بسر روزگار	نبودی مگر کودکی شیر خوار
ندیدی تو گر چهره مهر پدر	پدر نیز سیرت ندید ای پسر
چه خواهی که بینی روان پدر	تو ای جان فرزند در خود نگر
کنون گرچه خفته است در زیر خاک	روانش شده سوی یزدان پاک
بجا مانده زو دفتری یادگار	که آئین مهر است و دستور کار
بگفتار شیرین نغزش نگر	کز آن زنده مانده است نام پدر

کنون گوش کن جان فرزند من	سخن های شوی خردمند من
که گفتار پر مغز آن هوشیار	کند بر تو این راز را آشکار

ز ایران امروز و از باستان
 بگاہ نیاکان چو باغ بهشت
 پر از گوهر و سیم و دینار و گنج
 بگیتی پراکنده شد سر بسر
 یکی چاره سازد که بی کارزار
 زند تیشه بر ریشه خشک و تر
 بد اندیشگان با دلی پر امید
 بگفتار نغزو بگردار شوم
 خریدند و شد تیرشان کارگر
 بیستند چشم جهان بینشان
 بیستند بر رویشان سر بسر
 یکی دوزخی ساختند از بهشت
 همه خرمن مردمی سوختند
 بسی شاخ آورد و سر بر فراشت
 بر دشمنی آخر آورد بار
 پراکنده شد تخمه دشمنی
 بد اندیشگان ددو دیو خوی
 چو گوئی گرفتندشان در میان
 نشاید کنی با زمانه نبرد
 که ره جوید از دانش و از خرد
 بگفتار و کردار خود ننگرد
 به پندار چون طفل نادان شود
 از آن بشکند هرچه بیند به پیش
 کند مرگ مام و پدر آرزوی
 که بیداشی خود زنا بخردی است
 دل افسرده را چاره جز گریه نیست
 دگر باره بگشای بر من زبان
 ز فرجام این داستان بر پسر
 از آن پس که دشمن بما چیره گشت

شنیدم که میگفت این داستان
 که بود این برو بوم مینوسرشت
 تهی از غم و درد و آزار و رنج
 چو آوازه گنج این بوم و بر
 بر آن شد زکین دشمن نابکار
 بچنگ آورد گنج این بوم و بر
 چه جستند مرند خود را کلید
 نهادند پا اندرین مرزو بوم
 تنی چند از ایرانیان را بزور
 یکی رخنه کردند در دینشان
 در دانش و شرم و مهر و هنر
 کشیدندشان سوی کردار زشت
 در آن آتش کینه افروختند
 نهالی که دشمن در این خانه کاشت
 درختی شد از گردش روزگار
 از این میوه تلخ اهریمنی
 نشستند بر باره آرزوی
 خرد را ربودند از ایرانیان
 زمانه چه تخمی پراکنده کرد
 کسی این پراکنده گرد آورد
 چو رفت از کسی هوش و شرم و خرد
 بچشمش بدونیک یکسان شود
 که داند زبان پدر سود خویش
 بدان تا نبیند دبستان کوی
 خردمند را دانش ایزدی است
 همی گفت و از سوز دل میگریست
 بدو گفتم ای مادر مهربان
 همی بازگویی آنچه گفت پدر
 که ایرانیان را چه بر سر گذشت

کز آن پس چنان تیره شد روزگار
 ز مردم همه شرم و آزر و ریخت
 چو پاداش و کیفر برفت از میان

چنین گفت آن مادر غمگسار
 که شیرازه کشور از هم گسیخت
 نگر تا چه کردند ایرانیان

بیازی چو نقد خرد باختند
 چو کشور ز دشمن پر آواز شد
 نهادند پا اندرین بوم و بر
 بزرناکمان را دهان دوختند
 بدان تا فرومایه گردد بلند
 بیستند دست هنرمند را
 همه هرچه دیدند از دشمنان
 نکردند با دشمنان کارزار
 ز بیداد و از سختی زندگی
 چو از مردی و مردمی کاستند
 ز دین بهی دست برداشتند
 چو از باده کینه گشتند مست
 دگر روزگاری پدیدار شد
 تهیدستی مرد دانش پزوه
 فرومایگان گردن افراختند
 گرفتند فرمان دشمن بجان
 زرو کشور و دوده را رایگان
 پراکنده شد کشور و گنج ما
 چو خواهد شدن کشوری از میان
 ترا کردم آگه ز گفت پدر
 بر مرد فرزانه هوشیار
 دروغ آن زمان نزد ما بدگناه
 چو ناکس به ده کدخدائی کند
 چو در کار پاداش و کیفر نبود
 چو گردد کلاقر یکی تیره رای
 چو دانش پژوهنده بیند زیان
 چو گردد فرومایه آموزگار
 سزاوار کیفر چو پاداش دید
 چه گردد ستم داد و دزدی هنر
 چه دشمن گرامی شد و دوست خوار
 ز بهرام و کیوان و از مهر ماه
 جهانرا چو با چشم دل بنگری

بناچار با دشمنان ساختند
 در مرز بر دشمنان باز شد
 خم سیم و زر را گشودند سر
 کسانرا همه خانمان سوختند
 فکندند آزادگانرا به بند!
 گشودند زاهریمانان بند را
 خموشی گزیدند از بیم جان
 بدست زمانه سپردند کار
 نهادند سر در ره بندگی
 همه چون زنان چهره آراستند
 ز بیداشی تخم کین کاشتند
 ز یزدان پرستی کشیدند دست
 در آن مردی و مردمی خوار شد
 برون راندش از دوده و از گروه
 نژاد و هنر بهر خود ساختند
 نشستند بر جای آزادگان
 سپردند یکر به بیگانگان
 تبه شد همه حاصل رنج ما
 فرومایه گردد در او مرزبان
 کون بشنو از من سخن ای پسر
 شگفتی ندارد چنین روزگار
 که ما را نبودی چنین رسم و راه
 کشاورز باید گدائی کند
 ز کشور همی بگسلد تار و پود
 شود پاسبان دزد را رهنمای
 که بنده بدانش پژوهی میان
 تو خود گو چه آرد زمانه بیار
 هنرمند باید شود ناامید
 کجا شاخ دانش دهد بار و بر
 بناچار پیش آید این روزگار
 نینم گنای در این دستگاه
 ندارد کسی نیک و بد اختری

نه با بندهای مهر ورزد نه کین
 زخود بین و از کرده خود شمر
 که ما را روان و خرد تیره گشت
 که نان آورش مرد بیگانه شد
 کجا این سرانجام بد داشتیم
 سرانجام برگشتن از راه راست
 که ما را ز دشمن چه بر سر گذشت
 گرامی چه داری سرو جای و تن
 دوصد بار مردن به از زندگیت
 مدارا پشیمانی آرد بیار
 به از بندگی کردن و زیستن
 برون سر از این بار ننگ آوریم
 سزد کز دل و جان گذاریم سر
 چو پروانه گردیم پیرامنش
 ببندیم بر دشمنان مرز را
 مگر زان بیاییم باز آبروی
 نگیرد خرد خرده بردین ما
 بگام نیاکان پراز زیب و فر
 به بیهوده این ره چه بونی همی
 بود ارزش دوستان کاستن
 که پوینده را خواری آید بروی
 که دیدست نیکی ز اهریمنان
 بدشمن نپیوندد از دست دوست
 بگوییم پا بر سر رنج و غم
 هنر را پدید آوریم از گهر
 نیاید ز دست فرو بسته کار
 به بنده اندرون پاسبانی کند
 که با گردن بسته خدمت کند
 بمیهن پرستی شو آموزگار

بیزدان که هرگز جهان آفرین
 زلیک و بدت هر چه آید بسر
 از آن روز دشمن بما چیره گشت
 از آنروز این خانه ویرانه شد
 بیزدان که گرما خرد داشتیم
 همه رنج و نفرین و درد و بلاست
 چه بشنیدم از سادر این سرگذشت
 بدل گفتم ای غافل از خویشتن
 اگر مایه زندگی بندگیت
 بر دشمن ناکس نابکار
 بسوزد در آتش گرت جان و تن
 بیا تا بکوشیم و جنگ آوریم
 بدامان زیبای این بوم و بر
 رهاییم از جنگ اهریمنش
 بگیریم دست کشاورز را
 بیاریم آن آب رفته بجوی
 شود مردمی کیش و آئین ما
 که تا باز گردد خود این بوم و بر
 ز دشمن تو یاری چه جونی همی
 که از دشمنان دوستی خواستن
 تو راهی که دشمن نماید مپوی
 کجا دوستی آید از دشمنان
 کسی کو خردمند و آزاده خوست
 بیا تا بجوئیم یاری زهم
 برانیم دشمن از این بوم و بر
 مگو بست دست مرا روزگار
 بسگ بین که چون جانفشانی کند
 خوشا آنکه سگ وار همت کند
 ز سرخوش بیاموز آئین کار

باری از این اطاله کلام و تصدیع معذرت خواسته چون باید در کنگره بین المللی

طریقه کشف جعل در عصر حاضر

کانونهای و کلاء جهانی در کلنی (آلمان) و اتحادیه بین‌المللی و کلاء در میلان (ایتالیا) به خرج خود مانند سابق شرکت کنم و مطالعاتی نیز در سازمانهای قضائی و کانونهای و کلاء کشورهای اروپا نمایم و نیز از بحث و تحقیق در جعل هم که پنج سال بطول انجامیده است خسته شدم و هم آقایان خوانندگان محترم را خسته نمودم و در عالم هم سابقه ندارد که در موضوعی با داشتن همه نوع وسایل اینقدر تحقیق و مطالعه شده باشد و این افتخار فقط با فقد وسایل و نداشتن کتب نصیب ایرانیان گردیده است لذا به این مبحث خاتمه داده و بدینوسیله از آقایان مزبور و قضات محترم و از همکاران عزیزم و کلاء دادگستری تودیع می‌نمایم و اگر عمری باقی و توفیقی حاصل و مانعی درین نباشد پس از مراجعت ره آورد و ارمغانهای تازه‌ای برای هم‌میهنان گرامی آورده و به بحث موضوعات مفید و دنباله اصطلاحات حقوقی به زبانهای مختلفه و قواعد و اصول فقه اسلامی و حقوق بشر در اسلام خواهم پرداخت و توفیق همه را در خدمت به کشور و عظمت و تعالی آن و همچنین اهتزاز درفش و اعتلاء پرچم ایران را برای ابد از خداوند خواستارم.

والسلام علی من اتبع الهدی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

